بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 54**

جلسه۱۴/ ۱۰/ ۸۸ چکیده کلام مرحوم آخوند در حمل مطلق بر مقید

**بحث حمل مطلق بر مقید**

**چکیده کلام مرحوم آخوند در حمل مطلق بر مقید**

بحث در حمل مطلق بر مقید بود. مرحوم شیخ وجه حمل مطلق بر مقید را این گونه بیان کرده بودند که اصلا بین اینها تعارضی وجود ندارد. با ورود مقید کشف می شود که از ابتدا در مطلق مقدمات حکمت تام نبوده است؛ چرا که متکلم در دلیل مطلق در مقام بیان نبوده است. بنابراین دلیل مقید نسبت به دلیل مطلق ورود دارد.

مرحوم آخوند اشکال کردند که مقید و مطلق از این سنخ نیستند. با ورود مقید در مقام بیان بودن مطلق از بین نمی رود. نتیجه مقدمات حکمت تعیین مراد استعمالی است و مجرد ورود مقید به انعقاد اطلاق ضربه ای وارد نمی کند، بلکه پس از کشف خلاف مراد جدی مختل می شود.

در ادامه استدراکی مطرح کردند که اگر در مقام بیان بودن مطلق را با اصل اثبات کرده باشیم، یکی از وجوه جمع بین مطلق و مقید این است که گفته شود متکلم در دلیل مطلق در مقام بیان نبوده است. البته در ادامه تعبیر به فافهم می کنند. شاید مراد ایشان از این فافهم این باشد که اگر مطلب چنین باشد، لازمه اش این است که بعد از ورود مقید دیگر نتوان به اطلاق مطلق تمسک کرد و این خلاف مشی علماست که مجرد ورود مقید را باعث این نمی دانند که مطلق از صلاحیت استدلال خارج شود.

وجهی که خود مرحوم آخوند در حمل مطلق بر مقید ارائه می کنند این است که ظهور مقید در وجوب تعیینی از ظهور مطلق اقوی است. دلیل داریم که اعتق رقبۀ و دلیل دیگری که اعتق رقبۀ مومنۀ. دلیل دوم ظاهر در این است که عتق رقبه مومنه واجب تعیینی است. ظهور دلیل در این که واجب بدل ندارد، از ظهور دلیل اول در اطلاق اقوی است و از باب قاعده حمل ظاهر بر اظهر باید مطلق را حمل بر مقید کرد.

**یک سوال در کلام کفایه و پاسخ آن**

اینجا این سوال مطرح می شود که چرا در اینجا بحثی که در کلمات سابق خود آورده اید، مطرح نمی کنید که در اینجا ممکن است به این شکل جمع عرفی کنیم به این نحو که متکلم در مطلق در مقام بیان نبوده است، همان گونه که خود شما این را جمع عرفی می دانید. اگر هم در همه موارد این وجه جمع پذیرفتنی نباشد، لااقل در جایی که در مقام بیان بودن مطلق با اصل ثابت شده باشد، ممکن است

این وجه جمع مطرح شود.

ممکن است در پاسخ گفته شود که مرحوم آخوند از این جهت در مقام بیان نبوده است. ایشان می فرمایند ظهوری در ناحیه مطلق داریم و ظهوری در ناحیه مقید. ظهور در ناحیه مطلق دو رکن دارد؛ یکی در مقام بیان بودن و دیگری این که ظاهر کلامش همین مراد اطلاقی باشد. ایشان می فرمایند با توجه به مجموعه دو ظهور، اینها نسبت به ظهور مقید، اضعف هستند. ممکن است ایشان به هر دو مقدمه ظهور مطلق توجه داشته باشند. اما این که پس از تقدیم ظهور مقید، با ظهور مطلق چه باید کرد، در مقام بیان نیستند؛ حال یا تصرف در ظهورش می کنیم یا این که در در مقام بیان بودنش تصرف می کنیم.

وجه دیگری که ممکن است گفته شود این است که در جایی که امر دائر بین تصرف در مقام بیان بودن باشد واین که پس از انعقاد در مقام بیان بودن، آیا این ظهور مراد است یا خیر، ایشان در مقام بیان بودن را مقدم می کنند و شاید معتقد باشند که عرفا رتبه در مقام بیان بودن مقدم است بر این که در چه چیزی ظاهر است. اول باید متکلم در مقام بیان باشد، بعد کلام ظهور پیدا می کند. ظهور کاشف از مراد متکلم است. ممکن است کسی ادعا کند به دلیل تقدم رتبی ظهور در مقام بیان بودن نسبت به این که ظهور کلام، مراد متکلم است، در مقام بیان بودن مقدم است.

یا به تعبیر دیگر به دلیل این که ظهور مقید در وجوب تعیینی از مجموعه ظهورها در ناحیه مطلق اقوی است، لذا باید در مطلق تصرف کرد. حال که باید در مطلق تصرف کرد، مطلق دو ظهور دارد. یک ظهور در این دارد که متکلم در مقام بیان است. ظهور دیگر این است که مراد استعمالی قضیه بر طبق اطلاق است و تمام افرادی که عتق رقبه در مورد آنها صدق می کند، می توانند محقق امتثال باشند. به دلیل این که رتبه ظهور اول مقدم است، باید آن را مقدم دانست.

شبیه این تقریب از برخی بیانات مرحوم آخوند نیز استفاده می شود. در بحث این که عام مخصص در تمام باقی حجت است یا خیر، یک اشکال معروفی وجود دارد که وقتی فهمیدیم از عام عموم اراده نشده است، عام در معنای خود استعمال نشده است و استعمالش مجازی است. بعد از ثبوت تجوز، این که تمام الباقی مراد باشد، متعین نیست؛ چون تمام الباقی یکی از موارد مجاز است. وجهی ندارد که بگوییم عام حجت در تمام الباقی است.

مرحوم آخوند پاسخ می دهد که از تخصیص تجوز استفاده نمی شود. ما می گوییم عام در همه افراد خود استعمال شده، فقط مراد جدی طبق آن نیست. بنابراین اصالۀ التطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی زمین می خورد. شهید صدر این اشکال را مطرح کرده اند که ما در مورد عام دو اصل داریم؛

اصل اول این است که ظهور کلام در مراد استعمالی حجت است بر مراد استعمالی. اصل دیگر این است که مراد جدی هم مطابق مراد استعمالی باشد. اشکال این است که چرا شما ظهور اولی را مسلم می گیرید و در اصل دوم تصرف می کنید؟ ما می دانیم یک اصل در اینجا از بین رفته است، چرا باید اصل اول را نادیده بگیریم.

ما در پاسخ می گفتیم که ظاهرا منظور مرحوم آخوند این است که در جایی که امر دائر بیناز بین رفتن یکی از دو اصل باشد، باید اصلی را نادیده گرفت که از جهت رتبه متاخر است. سر تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی نیز همین است. اصل در رتبه متقدم مقدم است بر اصل جاری در ناحیه متاخر.

شبیه این بیان در ما نحن فیه نیز جاری است؛ عرف در اینجا اصل در رتبه متقدم را حفظ می کند و اصل در رتبه متاخر را بلااثر می کند. ظهور حال متکلم نسبت به در مقام بیان بودن، در مقایسه با این که مراد استعمالی متکلم بر طبق ظهور است، تقدم رتبی دارد؛ چون اگر ظهور در مقام بیان بودن نباشد، ظهور کلام در مراد استعمالی شکل نمی گیرد.

راه حلی که مرحوم آخوند ارائه کرده اند این است که دلیل حمل مطلق بر مقید این است که ظهور دلیل مقید در وجوب تعیینی مقدم است بر ظهور دلیل مطلق در اطلاق. البته این بیان اساسا و اشکال های مطرح شده، همه در فرضی است که دلیل مقید از سنخ ظهور باشد، اما اگر دلیل مقید نص باشد، این مباحث جاری نمی شود.

**اشکال مرحوم آقای خویی به مرحوم آخوند و بررسی آن**

ایشان می فرمایند که طرح بحث اظهر و ظاهر، مخالف مبانی شما در بحث دلالت صیغه بر وجوب است؛ چرا که شما دلالت صیغه امر بر وجوب را به مقدمات حکمت می دانید. در نتیجه دلالت صیغه امر و مطلق هر دو به جهت مقدمات حکمت است که دیگر نمی توان در آنها مقایسه اظهر و ظاهر را مطرح کرد. اگر دلالت صیغه بر وجوب به وضع بود، می گفتیم که دلالت مقدمات حکمت اضعف است ولی کلام شما این گونه نیست.

عرض ما این است که مرحوم آقای خویی دو مطلب را در کلام خود مسلم گرفته اند، در حالی که هیچ کدام مسلم نیست؛ یکی این که ایشان فرموده اند که اگر دلالت ها از یک سنخ باشند، اظهر و ظاهر در آنها مطرح نیست. دیگر این که دلالت وضعی اقوی از دلالت اطلاقی است. در حالی که هیچ کدام از این دو مطلب تمام نیست.

مجرد این که دو دلالت اطلاقی باشند، سبب نمی شود که اظهر و ظاهر در آنها مطرح نشود. مرحوم آخوند ظاهرا خود در برخی کلماتشان به این مطلب تصریح می کنند. مثلا این که معمولا از امر و لو به

مقدمات حکمت وجوب تعیینی اراده می شود، اگر اکثر موارد این گونه باشد، ممکن است ظهورش قوی تر باشد از این ظهور عام در عموم یا ظهور مطلق در اطلاق با عنایت به این که ما من عام الا و قد خص و ما من مطلق الا و قد قید، داشتن ظهور مستند به مقدمات حکمت، منافات ندارد با این که ظهورش اقوی باشد.

از سوی دیگر این که دلالت وضعی الزاما مقدم بر دلالت اطلاقی است، صحیح نیست؛ به خصوص در مواردی که تجوز در آن فراوان رخ داده است. مثلا در مجاز مشهور اساسا معنای مجازی را ظاهر کلام می دانند، مثل این که در این گونه موارد اصالۀ الحقیقۀ جاری نمی شود. اگر فرض کنیم که دلالت امر بر وجوب تعیینی به وضع باشد، مجرد وضعی بودن، ممکن است منشا اظهریت نشود. ممکن است این دلالت به جهت کثرت استعمال در معنای مخالف، ضعیف شده باشد. ما قبلا هم به این مطلب اشاره کرده ایم.

بحث جاری ربطی به بحث مقدم بودن دلالت وضعی بر دلالت اطلاقی ندارد؛ یک بحثی وجود دارد که در کلام واحد اگر دو لفظ باشد که یک لفظ به وضع اقتضای معنایی را داشته باشد و لفظ دیگر به اطلاق معنایی دیگر را، کدام دلیل مقدم است؟ در اینجا معمولا گفته می شود که دلیل وضعی بالورود مقدم است؛ چون ما یصلح للبیان است. بحث ما در این نیست که البته ما پاسخ فوق را نیز نپذیرفته ایم. بحث ما در تعارض مدلول وضعی و مدلول اطلاقی در دو کلام است که دلالت هر کدام در موطن خود شکل گرفته است. در اینجا عرض ما این است که دلالت وضعی الزاما اظهر از دلالت اطلاقی نیست.اظهر و ظاهر بودن ربطی به وضعی و اطلاقی بودن ندارد. اظهر و ظاهر از اینجا ناشی می شود که چه مقدار این لفظ یا این دال در آن معنا استعمال شده است. هر چه در معنای مخالف بیشتر استعمال شود، دلالتش ضعیف تر می شود.

ممکن است مرحوم آخوند هم این مطلب را مطرح کنند که دلالت امر بر وجوب تعیینی که یک دلالت اطلاقی است، دلالت قوی ای است (چرا که استعمال امر در غیر وجوب تعیینی نادر است، اما عدم اراده اطلاق از مطلق شایع است.

البته به نظر می رسد که اصل قاعده ما من عام الا و قد خص و ما من مطلق الا و قد قید، محل اشکال است. چون کثرت تخصیص از اینجا ناشی شده است که بسیاری از موارد از ابتدا عام انگاشته شده است با وجود این که متکلم با کلام اول در مقام بیان خصوصیات نیست (و رسم این است که به کلام منفصل اعتماد کند) و ظهور کلام در عموم شکل نگرفته است؛ به خصوص در مورد گزاره های قرآنی. آن گاه گفته شده که این عمومات مثار تخصیصات قرار گرفته است. حال اگر ما این ها را از

اول عام ندانستیم، این قاعده مطرح نخواهد شد.

عرض ما این است که با توجه به این که مرحوم آقای خویی این مبانی را قبول دارند، اشکالاتشان وارد نیست. خود ایشان حمل مطلق را بر مقید از باب قرینه و ذوالقرینه می دانند که در جلسه آتی به آن خواهیم پرداخت.